

تأملی در ایرادهای مستشرقان بر وحيانی بودن قرآن

اکبر راشدی نیا*

چکیده

مستشرقان قائل هستند که پیامبر، همهٔ معارف قرآنی را به طور کلی از دو منبع گرفته است: بخشی از آن را از همان محدودهٔ جغرافیایی و زندگی اجتماعی و دینی و فرهنگی جزیرهٔ عرب مثل رفتار اعراب جاهلی، اشعار امیه بن ابی الصلت و عقاید حنفاء، و بخش دیگر را از مصادر شفاهی و کتاب‌هایی که از یهودیت و مسیحیت و عقاید و آداب و سنن دیگر ملت‌ها به دست پیامبر رسیده بود، و از آن‌ها به «مصادر داخلی» و «مصادر خارجی» یاد می‌کنند.

اساسی‌ترین اشکالی که در تحقیقات و بررسی‌های مستشرقان وجود دارد، نگرش غیر عقلانی همراه تعصب به قرآن و اسلام است؛ از این رو، هیچ یک از اشکالات آن‌ها راه‌های صحیح علمی و تحقیقی را نپیموده و در هیچ مورد، مستندی تاریخی که بتواند مدعایشان را اثبات کند، ارائه نکرده‌اند. به جرأت می‌توان گفت که بیش‌تر ادلة آن‌ها چیزی جز خیال‌پردازی و توجیه آنچه خود اعتقاد دارند نیست. آنان، جریان نامسلم تاریخی با پیش فرض‌های خود بازسازی می‌کنند و آن‌را به هزاران شاهد قطعی و مسلم تاریخی را ترجیح می‌دهند.

* محقق.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۹ تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۶/۱۷

بررسی اسلام در غرب، برای نخستین بار جهت اهداف تبشیری* در قرن دوازدهم، مصادف با شروع جنگ‌های صلیبی آغاز شد. جنگ‌های صلیبی و فعالیت علمی راهبان (همچون ترجمه قرآن و دیگر متون اسلامی و نقد آن‌ها) اقدام‌های تهاجمی مسیحیت، ضد تمدن اسلامی به شمار می‌رفت (سی مارتین، ۱۳۷۷: ۲۰). قرآن، نخستین بار در سال‌های ۱۱۴۱ تا ۱۱۴۳ به همت پطرس واجب التکریم (Peter the Venerable) رئیس راهبان فرقه کلونی (Cluny) به لاتینی ترجمه شد. او در پوشش بازدید از صومعه‌های کلونی، در همان سال‌ها سفری به اسپانیا انجام داد و در این سفر با همکاری «Raymond The Toled» رئیس اسقف‌ها، گروهی را تحت هدایت یک انگلیسی به نام «ketton Robert» و به معاونت یک دالمات به نام «Hermann» تشکیل داد. این دو کشیش به طور عمده، کار خود را به ابراز عقیده درباره بعضی از آیات و تفسیر نکات حساس منحصر کردند و در واقع، کار ترجمه را شخصی موسوم به «Peter The Toled» انجام داد که احتمالاً به اسلام هم ایمان آورده بود؛ البته این شخص به زبان لاتینی کم‌تر از عربی آشنایی داشت و بدین جهت، پطرس ارجمند، معاونی را در اختیار او گذاشت که نام او هم «Puer» بود. این معاون مأموریت داشت که از نظر اسلوب ترجمه، او را یاری کند (رژی بلاشر، ۱۳۷۴: ۲۹۳). مجموعه تحقیقات و بررسی‌هایی که این چند نفر عهده دار انجام آن بودند، بعد به مجموعه کلونیایی موسوم شد.

پیتر در نامه‌هایی به رهبران نخستین جنگ صلیبی، این نکته را روشن کرد که هدف او از این فعالیت، تبلیغ مسیحیت بوده است و مسیحیت می‌تواند و باید بر اسلام چیره شود (سی مارتین، ۱۳۷۷: ۲۲).

چنان‌که از گفته خود پیتر روشن می‌شود، هدف او از ترجمه قرآن و متون اسلامی، تضعیف اسلام و روحیه مسلمانان و تقویت مسیحیت بوده است و همین امر باعث شد تا مترجمان نتوانند ترجمه صحیحی را از قرآن ارائه دهند. این ترجمه، همراه تعلیقاتی مختلط با ترجمه قرآن بود؛ به طوری که با معانی قرآن تطبیق نمی‌کرد. آن‌ها در قرآن دخل و تصرف کرده بودند و این امر، سبب از بین رفتن قوانین و تغییر احکام شده بود. این اثر، نه ترجمه لفظی از قرآن بود و نه ترجمه به معنا و

* البته بعضی‌ها قائلند که اهداف تاکتیکی سبب شد تا غربی‌ها به ترجمه قرآن و متون اسلامی روی آورند. چون آن‌ها دیدند که با سپاه و لشکر نمی‌توانند بر اسلام و مسلمانان غلبه کنند، به نصوص اسلامی هجوم آوردند؛ بدین سبب، هدف آن‌ها در این مرحله از بین بردن معنویات و اعتقادات مسلمانان بود تا غربی‌ها بتوانند بر آن‌ها غلبه کنند. (سالم الحاج، ۲۰۰۲: ۲۶۳/۱)

ظاهراً ابتدا قرآن را تحریف کرده بودند، بعد هم آن را نقد و تعلیق زده بودند (رژوی بلاشر، ۱۳۷۴: ۲۹۳، سالم الحاج، ۲۰۰۲: ۲۵۸/۱). با وجود این، مسیحیت، پنج قرن چه مستقیم و چه غیر مستقیم در مشاجره‌های حاد و بیهوده‌اش ضد اسلام از این کتاب استفاده می‌کرد؛ البته پوشیده نماند که در این میان، بعضی از مسیحیان در اواخر قرن دوازدهم، دیدگاه متفاوتی درباره اسلام یافتند و علت آن این بود که در اروپا در اواخر سده‌های میانی، مجموعه‌ای از آثار شیخ رئیس ابو علی سینا (اوسینا مسلمان مشایی) ترجمه و رایج شد. این دیدگاه، به طور کامل بر خلاف دیدگاه هتاکانه و عوامانه درباره محمد ﷺ و اعمال دینی مسلمانان، به جهان معاصر مسلمان چونان تمدنی سرشار از عالمان و فیلسوفان می‌نگریستند (سی مارتین، ۱۳۷۷: ۲۱).

با ورود اروپا به دوران اصلاحات و تغییرات عمیق دینی، سیاسی و روشنفکری در قرن شانزدهم، نحوه شناخت و بررسی اسلام هم از آن متأثر شد. در اواخر قرن شانزدهم، تتبع اصیل و جدیدی درباره اسلام آغاز شد. تدریس زبان عربی در دانشگاه لیدین هلند و کمبریج و آکسفورد انگلستان رواج یافت. کار محققان ادبیات عرب این دانشگاه‌ها نخستین تحقیق بی‌غرضانه و جدی اروپائیان در حوزه نصوص اسلامی به شمار می‌رفت.

از نتایج مهم تغییر دین در دوران روشنگری، علاقه جدی به زندگی و پیام حضرت محمد ﷺ بود. در قرن هیجدهم، برخی محققان مسیحی، حضرت محمد ﷺ را مبلغ دینی می‌دانستند که طبیعی تر و عقلانی‌تر از مسیحیت بود. آن حضرت به استدلال بعضی، فرستاده الهی برای کمک به مسیحیت در پرهیز از اشتباهاتش بود و این خلاف نظر قرن هشتم به بعد بود که اسلام را تحقق یکی از پیشگویی‌های کتاب مکاشفات یوحنا و کيفر الهی برای مجازات مسیحیان بر اثر سهل انگاری و انحراف از عقاید و اعمال دینی‌شان می‌دانستند (همان).

در قرن نوزدهم، دوباره در غرب دل‌مشغولی‌هایی ضد اسلام ایجاد شد. ویلیام مویر در کتاب خود، زندگی محمد، اثبات کرد که رستگاری، شامل مسلمانان نمی‌شود؛ زیرا آنان مسیح را در جایگاه ناجی خود نمی‌پذیرند. به ادعای او، اسلام اندیشه‌ها و عبارات درونی خود را از مسیحیت گرفته بود (همان).

در قرن بیستم، بررسی اسلام به صورت رشته‌ای مستقل همچون دیگر رشته‌های جدید دانشگاهی پدیدار شد. در این قرن نیز عده‌ای از مستشرقان، به اسلام و قرآن با دید منصفانه می‌نگریستند و حتی بعضی از آن‌ها به اسلام هم گریزند؛ اما در مقابل، جمع فراوانی با همان

دیدگاه‌های مغرضانه قرن دوازدهم، بر قرآن و اسلام، انتقادهایی را وارد می‌آوردند. از مهم‌ترین و اساسی‌ترین انتقادهای مستشرقان به اسلام می‌توان به موضوع آن‌ها در مقابل و حیاتی بودن قرآن اشاره کرد؛ موضعی که به طور کامل با اصول علمی و روش پژوهش منافات دارد و بیش‌تر به تعصبات بی‌اساس مبتنی است؛ موضعی که می‌گوید: قرآن وحی یا معجزه نیست؛ بلکه ساخت بشر است و محمد آن را تألیف کرده و پنداشته که آن وحی و از سوی خداوند است؛ بدین سبب، فراوان کوشیده‌اند که برای قرآن مصادر غیر الاهی را اثبات کنند؛ البته باید به یاد داشت که قبل از مستشرقان، مشرکان نیز از این اتهام‌های بی‌دلیل به پیامبر بسته بودند که قرآن به بعضی از آن‌ها اشاره کرده و پاسخ داده است؛ برای مثال «و يقول الذین کفروا ان هذا الاساطیر الاولین» (انعام: ۲۵). «و قال الذین کفروا ان هذا الافک افتراء و اعانه علیه قوم آخرون» (فرقان: ۴). «و لقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین» (نحل: ۱۰۳). و از همه آن‌ها پاسخ داده که «أفلا یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیهِ اختلافاً کثیراً» (نساء: ۸۲).

مستشرقان قائل هستند که پیامبر، همه معارف قرآنی را به طور کلی از دو منبع گرفته است: بخشی از آن را از همان محدوده جغرافیایی و زندگی اجتماعی و دینی و فرهنگی جزیره عرب، و بخش دیگر را از یهودیت و مسیحیت و عقاید و آداب و سنن دیگر ملت‌ها، و از این رو گفته‌اند: مصادر قرآنی به دو مصدر و عامل اساسی تقسیم می‌شوند: «مصادر داخلی» و «مصادر خارجی».

مصادر داخلی

۱. اعمال و رفتارهای اعراب جاهلی

هاملتون گیب (H.GIBB)، مستشرق انگلیسی می‌گوید:

محمد مانند هر شخصیت مبتکری از یک سو از اوضاع داخلی متأثر است و از دیگر سو از عقاید و آرا و افکار حاکم زمان خویش و محیطی که در آن رشد کرده، تأثیر می‌پذیرد و در این تأثیرگذاری، مکه نقش ممتازی دارد و می‌توان گفت که تأثیر دوران مکه بر سراسر زندگی محمد هویندا است و به تعبیر انسانی می‌توان گفت: محمد پیروز شد؛ چرا که یکی از مکی‌ها بود (سالم الحاج، ۲۰۰۲: ۲۶۸/۱ به

نقل از کتاب (Mohamedanisme, p.27).

۲. اشعار امیه بن ابی الصلت

کلمان هوآر (K.HUOAR) فرانسوی می‌گوید:

اصلی‌ترین مصدر قرآن کریم، اشعار امیه بن ابی صلت است؛ چرا که میان این دو، در دعوت به توحید و وصف آخرت و نقل داستان‌های پیامبران قدیم عرب، تشابه بسیاری وجود دارد و [او گمان کرده است] مسلمانان، شعر امیه را نابود کردند و خواندن آن را حرام دانستند تا برتری با قرآن باشد (همان: ۲۷۰ به نقل از Journal Asiatique 125).

پور (POWER) می‌گوید:

تشابهی که بین اشعار امیه و قرآن وجود دارد، دلالت می‌کند که پیامبر، معارفش را از او اخذ کرده؛ چرا که او بر پیامبر مقدم بوده است (همان: ۲۷۰ به نقل از مقدمه دیوان امیه بن ابی الصلت).

۳. حنفاء

رنان (RENAN) می‌گوید:

پیش از بعثت پیامبر نیز مرد جزیره عرب موحد بودند و هر آن‌چه پیامبر گفته، صرفاً مکمل و در امتداد عقاید اعراب قبل از بعثت است (همان: ۲۲۷).

مصادر خارجی

بلاشر (BLACHERE) می‌گوید:

تشابهی که در قصص قرآنی با قصص یهودی و مسیحی است، تقویت می‌کند که قرآن، کتاب بشری و متأثر از عوامل خارجی باشد؛ به ویژه در سوره‌های مکه که کاملاً واضح است از معارف مسیحیت متأثر شده است (همان: ۲۹۶).

مصادر خارجی که مستشرقان برای قرآن تعیین کرده‌اند، به دو قسمت اساسی تقسیم می‌شود:

۱. مصادر کتبی (مثلاً با مطالعه کتاب‌های عهد قدیم و جدید و...)

۲. مصادر شفاهی (مثلاً ملاقات با مسیحیان و یهودیان و استفاده معارف از آن‌ها به صورت شفاهی).

۱. مصادر کتبی

سیدرسکی (SIDERSKEY) در کتاب خود، اصول اساطیر اسلامی در قرآن و در سیره انبیاء، قصص قرآنی را به مصادر یهودی و مسیحی ارجاع داده است. او قصه آدم و نزولش از جنت و قصه ابراهیم و تلمود و قصه یوسف و قصه موسی و عیسی و داوود و سلیمان و... را به کتاب‌های یهودی و مسیحی نسبت می‌دهد و تک‌تک آیاتی را که بر این قصص مشتمل است، به کتاب‌های «الأغده» (Aggadaho) که به زبان عبری است و «أناجیل مسیحیت» و «تورات» ارجاع می‌دهد (همان: ۲۷۱).

گلدزیه‌ر (GOLDZIHHER) می‌گوید:

مطالبی را که قرآن در مورد احوال قیامت و احوال آن بیان می‌کند و آنچه که پیامبر در مورد امور اخرویه بشارت می‌دهد، همه مجموعه‌هایی است از معارف و آرای دینی گذشتگان که پیامبر با ارتباط به عناصر یهودی و مسیحی و غیر این دو آن‌ها را شناخته است و از آن‌ها متأثر شده به نحوی که این تأثیرات به اعماق نفس او رسیده و در درون او به صورت عقایدی در آمده است و او به یقین رسیده است که این‌ها وحی الاهی هستند (گلدزیهر، ۱۹۹۲: ۶).

سپرینجر (SPRENGER) گمان می‌کند که کتاب مقدس پیش از اسلام به عربی ترجمه شده بود و در زمان پیامبر در دسترس اعراب قرار داشت (جواد علی، ۱۹۷۰: ۶۸۱/۶).

۲. مصادر شفاهی

عده‌ای از مستشرقان که دیده بودند از یک سو کتاب‌های ادیان پیشین به عربی ترجمه نشده بود و از سوی دیگر، اسناد «امی» بودن پیامبر آن قدر قوی و محکم هستند که نمی‌توانند آن را نفی کنند، گفتند پیامبر، معارف قرآنی را به صورت تعلیمات شفاهی از ادیان سابقه استفاده کرده است. وات (M.WATT) در این باره می‌گوید:

پیامبر، بی‌سواد (امی) بود و از کتاب‌های مسیحیت و یهودیت تعلیمات رسمی ندیده بود؛ اما بعید نیست که معارف این کتاب‌ها به صورت شفاهی به او رسیده باشد؛ چرا که او با بعضی از رجال یهودی و مسیحی ارتباط داشته، و با آن‌ها مجادله و مناقشه می‌کرده است (سالم الحاج، ۲۰۰۲: ۲۶۹/۱ به نقل از کتاب 37 Mahomet).

تئودر نولدکه (T.NOLDEKE) در کتاب تاریخ قرآن، پس از این که برای قرآن مصادر خارجی در نظر می‌گیرد می‌نویسد:

پیامبر در قصص قرآنی، از معارف مسیحیت و یهودیت متأثر است که به صورت شفاهی به اعراب منتقل شده بود (همان: ۲۹۵/۱ به نقل از SIDERSKY).

در نظر این گروه، چند نفر وجود داشت که پیامبر می‌توانست از آن‌ها استفاده کند:

۱. ورقه بن نوفل، عموی حضرت خدیجه: گفته‌اند که پیامبر، پیش از بعثت، پانزده سال کنار او زندگی کرده و به وسیله او به تمام معارفش دست یافته است (تهامی نقره، ۱۹۹۵: ۳۷).
۲. بحیرا راهب: بعضی از مستشرقان قائل شده‌اند که پیامبر با این راهب ملاقات‌هایی داشته و در سفرهایش از او متأثر شده است (محمود رامیار، ۱۳۶۹: ۱۲۳ به بعد).
۳. منشأ معارف قرآنی پیامبر بعضی از یهودیان و مسیحیانی بودند که در مکه زندگی می‌کردند.

تأملاتی در ایرادهای مستشرقان بر غیر وحیانی بودن قرآن

۱. یکی از اشکالات اساسی که در تحقیقات و بررسی‌های مستشرقان وجود دارد، نگرش غیر

عقلانی همراه با تعصب به قرآن و اسلام است؛ بدین سبب هیچ یک از اشکالات آن‌ها راه‌های صحیح علمی و تحقیقی را نپیموده و در هیچ مورد مستند تاریخی که بتواند مدعایشان را اثبات کند، ارائه نکرده‌اند.

هرکس تاریخ اعراب را پیش و پس از اسلام مطالعه کند، به یقین خواهد فهمید که اسلام چگونه تحوّل ایجاد کرد و اگر به رفتارهای مشرکان با پیامبر در آغاز دعوت به اسلام توجه کند، می‌یابد که آن‌چه را پیامبر ﷺ بیان کرد نه تنها در جهت و ادامه افکار، عقاید و اعمال مشرکان نبود، بلکه کاملاً با همه آن‌ها تناقض داشت. روح اسلام با هیچ یک از اعمال و کردار مشرکان سازگار نبود و هیچ یک از اعمال آن‌ها را نمی‌پذیرفت و از این رو است که هیچ عملی از زمان مشرکان به اسلام منتقل نشد، مگر این‌که اصلاح شد؛ اما تشابه ظاهری بعضی از اعمال و عبادات اعراب جاهلی و عبادات اسلام هرگز بر غیر وحیانی بودن قرآن دلالت نخواهد کرد؛ چه این‌که بیش‌تر این اعمال می‌تواند منشأ الهی داشته باشد که از طریق پیامبران سابق تشریح شده و به مرور زمان دستخوش فراموشی و تحریف شده‌اند؛ همچون طواف کعبه که به احتمال قوی از زمان حضرت ابراهیم یا پیامبران پیش از او، عبادتی معمول بود؛ اما مشرکان آن را تحریف کردند؛ برای مثال، خیلی‌ها با بدن‌های لخت این عمل را انجام می‌دادند و به «حله» معروف شده بودند (طبری، ۱۹۰۳: ۱۷۰/۲)؛ ولی اسلام اصل عمل طواف را تقریر کرد؛ اما کیفیت انجام آن را تغییر داد و به آن روح بخشید.

۲. أمیه بن أبی الصلت از شاعران عرب در دوران جاهلیت و اسلام است. او را از حنفایی دانسته‌اند که از ظهور پیامبری در زمان خودش خبر می‌داد و آرزو داشت که خود آن پیامبر باشد؛ اما وقتی محمد ﷺ برانگیخته شد، از روی حسد به حضرت کفر ورزید و پیامبر وقتی شعر او را شنید، فرمود: زبانتش ایمان آورده؛ ولی قلبش کفر ورزیده است (سالم الحاج، ۲۰۰۲: ۲۷۰/۱) به نقل از کتاب أمیه بن أبی الصلت حیات و شعره).

وجود تشابه بین شعر أمیه و پیامبر به یقین به هیچ وجه بر تأثیر پیامبر از اشعار أمیه دلالت نمی‌کند؛ چراکه تأثیر پیامبر صرفاً احتمالی در کنار دو احتمال دیگر است: أ. أمیه از قرآن متأثر شده باشد؛ ب. هیچ کدام از دیگری متأثر نشده باشد.

برای تأثیر پیامبر از قرآن، هیچ دلیلی وجود ندارد. احتمال چنین تأثیری را حتی در زمان پیامبر هم کسی نداده است. با این‌که اعراب، با اشعار أمیه آشنا بودند و از سویی، مشرکان، وحیانی بودن قرآن را قبول نمی‌کردند، اگر چنین احتمالی می‌دادند هر آن پیامبر را به آن متهم می‌کردند؛ چراکه به بهانه‌های گوناگونی بارها پیامبر را متهم کرده بودند؛ برای مثال، «و لقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین» (نحل: ۱۰۳)؛ ولی در این مورد، هیچ اتهامی از

سوی مشرکان در کتاب‌های تاریخی ثبت نشده است؛ پس فقط یکی از دو احتمال دیگر باید صادق باشد و بعضی‌ها احتمال دوم یعنی تأثر آمیه از قرآن را تقویت کرده‌اند؛ چه این‌که او تا سال نهم هجری زنده بوده و تاریخ سرودن بیش‌تر اشعارش پس از بعثت پیامبر است (جواد علی، ۱۹۷۰: ۴۹۵/۶).

۳. حنفاء عرب گرچه بت پرست نبودند، تعداد آن‌ها خیلی کم و عقایدشان در هاله‌ای از ابهام قرار داشت و معلوم نبود که تصوّرشان از خدا و وحدانیت او و از حشر و بعث و... چیست تا بتوان معارف قرآنی را با افکار و عقاید آن‌ها مقایسه کرد و یگانه چیزی که از آن‌ها در دست است، در چهار رأی خلاصه می‌شود که فخر رازی و امین طبرسی آن‌ها را چنین نقل می‌کنند (طبرسی، ۱۳۷۳: ۲۱۵/۱ و فخر رازی، ۱۹۹۰: ۸۹/۴).

أ. از ابن عباس و مجاهد نقل شده است که حنفاء به حجّ بیت الله اعتقاد داشتند؛

ب. از مجاهد نقل شده است که آن‌ها تابع حق تعالی بودند؛

ج. تابع حضرت ابراهیم بودند در شریعتی که حضرت آورده بود؛

د. به خداوند اخلاص داشتند و فقط او را به ربوبیت می‌شناختند.

از سوی دیگر، همین حنفاء اگر قرآن را با عقاید خویش موافق می‌دانستند، هرگز با آن مقابله نمی‌کردند؛ حال آن‌که عده‌ای از آن‌ها همچون اُبی عامر بن صیفی، معروف به راهب و اُمیه بن اُبی الصلت با قلم و شمشیر در مقابل اسلام ایستادند (سالم الحاج، ۲۰۰۲: ۲۷۷/۱).

۴. تشابه بین قرآن و بعضی از کتاب‌های ادیان دیگر دلیل بر این نیست که ریشه قرآن، کتاب مقدّس و... باشد؛ بلکه دلالتی بر عکس این پندار دارد. این تشابه نشان می‌دهد که قرآن و دیگر کتاب‌های آسمانی، ریشه‌ای واحد دارند و آن وحی الاهی است؛ اما مستشرقان به دلیل تعصبات غیر علمی و هوا و هوس‌ها قضیه را بر عکس کرده‌اند و به جای این‌که در این تشابه، ریشه واحد را ببینند، نشان نقل و تأثیر پذیری را می‌جویند.

۵. هیچ دلیل و سندی در تاریخ به ثبت نرسیده که کتاب‌های مقدّس پیش از زمان اسلام به عربی ترجمه شده و در دسترس مردم جزیره عرب باشد؛ بلکه بیش‌تر مورخان، تاریخ ترجمه این کتاب‌ها به عربی را به سال‌ها پس از رحلت پیامبر یعنی اواسط خلافت بنی امیه می‌دانند (جواد علی، ۱۹۷۰: ۶۸۱/۶).

۶. اگر ثابت شود که محمد ﷺ در کودکی راهبی را ملاقات کرده است هرگز نمی‌توان از این واقعه اثبات کرد که راهب، کتاب مقدّس را برای محمد شرح داده یا برخی از آموزه‌های دینی را به او آموخته است.

از این راهب مسیحی به نام بحیری، هیچ اثری در تاریخ نمی‌توان یافت، مگر آن‌چه را که مورخان سیره نویس ذکر کرده‌اند که خلاصه آن چنین است: پیامبر وقتی دوازده ساله بود، با عمویش به یک مسافرت تجاری رفتند. در این مسافرت به یک عالم مسیحی برخوردند که بحیری نام داشت. او به ابوطالب نبوت پیامبر را بشارت داد و از او خواست که محمد را از یهودیان بر حذر دارد؛ زیرا هر آن‌چه را که بحیری از محمد می‌دانست، یهودیان هم می‌دانستند (نویری، ۱۹۳۳: ۹۱/۱۶).

جز این ملاقات که شاید بیش از چند دقیقه یا ساعتی طول نکشیده باشد، هیچ ملاقات دیگری بین حضرت و بحیری ثبت نشده است؛ اما در این ملاقات چند دقیقه‌ای، بحیری چه مقدار می‌توانست از معارف مسیحیت را به پیامبر تعلیم دهد؟ با توجه به این که سن پیامبر در آن زمان خیلی کم بود، چقدر می‌توانست به عقاید و آیین دینی مسیحیت مسلط شود به طوری که سی سال بعد، آن‌ها را به صورت دینی جدید به دیگران ابلاغ کند؟

از طرفی، عموی پیامبر هم در این دیدار در کنار او بود و چگونه ممکن است که هرگز چیزی از تعلّم پیامبر از بحیری به کسی چیزی نقل نکرده باشد؟

۷. ورقه بن نوفل پیش از اسلام تابع دین مسیحیت بود (یعقوبی، ۱۹۸۰: ۲۹۸/۱ و ابن کثیر، ۱۹۶۳: ۲۳۸/۲)، و پس از ظهور اسلام مسلمان شد و پیامبر را ستود (مسعودی، ۱۳۴۶: ۵۹/۲ و ذهبی، ۱۹۹۰: ۲۶۸/۱). حتی ابو الحسن برهان الدین بقاعی کتابی در باره ایمان ورقه نوشته است و احادیثی هم از پیامبر در باره مسلمان بودن او هست؛ هرچند ظاهراً پس از آن، بیش‌تر از چند سال زنده نماند.

ملاقات‌های پیامبر با ورقه که در تاریخ ثبت شده است، بیش‌تر از سه یا چهار مورد نمی‌شود که در هیچ کدام به استفاده پیامبر از ورقه اشاره‌ای نشده است؛ بلکه کم‌ترین چیزی که مستندهای تاریخی بر آن شهادت می‌دهند، این است که ورقه به نبوت پیامبر و نزول وحی بر او گواهی داده است.

خدیجه وقتی آن‌چه را پس از نزول وحی بر پیامبر دیده و شنیده بود، با ورقه در میان گذاشت، ورقه کمی تأمل کرد و گفت: «قدوس، قدوس سوگند به کسی که جان ورقه به دست او است ای خدیجه! اگر راست بگویی، ناموس اکبر که روزی به سوی موسی می‌آمد، امروز به سوی او آمده. او پیامبر این مردم است» (طبری، ۱۹۰۳: ۱۶۲/۳۰ و ابن هشام، ۱۹۹۵: ۲۵۴/۱).

موقعی دیگر، ورقه پیامبر را کنار کعبه ملاقات کرد و از وقایع پیش آمده پرسید. چون مطلع شد، گفت: «سوگند به آن‌که جانم به دست او است، تو پیامبر این مردمی و ناموس اکبر که روزی به سوی موسی می‌آمد، امروز به سوی تو روی آورده. تو را تکذیب می‌کنند و به تو آزار می‌رسانند و... اگر من

آن روز زنده باشم، خدای را یاری می‌کنم» (طبری / تاریخ طبری، ۱۹۰۳: ۲/۲۰۶ و ابن هشام، ۱۹۹۵: ۱/۲۵۴)؛ پس هیچ دلیلی، بلکه حتی مؤیدی هم بر سخن مستشرقان وجود ندارد. چگونه ممکن است کسی نتواند آنچه را خود تعلیم داده، از وحی الهی (ناموس اکبر) تشخیص بدهد و چگونه شخص موحدی همچون ورقه به نبوت پیامبر ساختگی شهادت می‌دهد؟

۸. مورخان هیچ قبیله‌ای را ذکر نکرده‌اند که در مکه یهودی باشند، و قبایلی یهودی را هم که در مدینه نام می‌برند، خود یهودیان آن‌ها را به یهودی بودن قبول نمی‌کنند؛ چرا که افکار آن‌ها طبق شریعت یهود و اعمالشان طبق احکام تلمود نبود (اسرائیل و لفسون ۱۹۲۷: ۱۳). کاسکیل می‌نویسد:

عرب یهود، هرگز واقعی نبودند؛ بلکه فقط خود را شبیه یهودیان کرده بودند (جواد علی، ۱۹۷۰: ۵۳۰/۶).

ونکلیر (WINKLER) می‌گوید:

یهودیان جزیره عرب به هیچ یک از اصول یهودیت پایدار نبودند (سالم الحاج، ۲۰۰۲: ۱/۲۸۷). وقتی یهودیان عرب قبل از اسلام نه معرفت درستی از معارف و شرایع یهودیان داشتند و نه به آن معارف عامل بودند، چگونه می‌توان همه معارف و شرایع و قصص قرآنی را متأثر از آن‌ها دانست؟

مورخان حضور جماعتی غیر بومی را که به دین مسیحیت بودند و برای تجارت و صنعتگری یا گاه به سبب این‌که برده اشخاصی بودند، در مکه ثبت کرده‌اند. این‌ها افرادی بودند که قریش پیش از مستشرقان پیامبر را به أخذ مطالب قرآنی از آن‌ها متهم کرده بودند: «وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَبِي وَهَذَا لِسَانُ عَرَبِيٍّ مُّبِينٌ» (نحل ۱۶): (۱۰۳). «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ» (فرقان ۲۵): (۴). مورخان گفته‌اند: آن‌ها عبارت بودند از «یعیش»، «عداس مولى حویطب بن عبد الغری»، «سیار مولى العلاء بن الحضرمی»، «جبر مولى عامر» که تورات می‌خواندند (طبری، ۱۹۰۳: ۱۸/۱۳۷)؛ حال آن‌که در هیچ جریان تاریخی، ارتباط پیامبر با این‌ها و غیر این‌ها از نصرانیان مکه پیش از اسلام ضبط نشده است.

۹. اگر وحی، ساخته محمد بود، چرا در مواردی که به نفع خودش بود، وحی نمی‌ساخت؟ برای مثال در جریان «افک»^{*} که وحی یک ماه منقطع شد و حضرت تا نزول مجدد وحی تهمت‌ها و

* منافقان به عایشه، همسر حضرت پیامبر تهمت نامشروع زده بودند و خداوند با انزال آیات «ان الذین جاءوا بالافک عصبه منکم...» (نور: ۱۱ به بعد)، او را مبرا ساخت.

سرزنش‌های منافقان را تحمل کرد یا در داستان تحوّل قبله از بیت المقدس به کعبه با این‌که او زیر فشار تهمت‌های مشرکان بود و این حال تا ۱۶ ماه طول کشید، اگر وحی تابع اراده‌ی الهی نبود و در دست پیامبر قرار داشت، چرا زودتر قبله را به کعبه تغییر نداد؟

۱۰. قرآن، خبرهای بسیاری درباره‌ی آینده داده که همه‌ی آن‌ها واقع شده‌اند؛ برای مثال، «غُلِبَتِ الْأَرُومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ» (روم (۳۰): ۲ و ۳)؛ روم در نزدیک‌ترین سرزمین [به شما] مغلوب شد؛ ولی آن‌ها به زودی [در همین زمان‌های نزدیک] پیروز خواهند شد»، و همچنین هم شد و رومیان پس از چند سال پیروز شدند. «سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ» (قمر (۵۴): ۴۵)؛ به زودی آن جماعت [= مشرکان] در جنگ شکست می‌خورند و برای فرار پشت می‌کنند». در سال دوم هجری، مشرکان در جنگ بدر شکست سختی خوردند با این‌که به ذهن کسی خطور نمی‌کرد. اگر قرآن، ساخته‌ی انسانی مانند سایر انسان‌ها است، چگونه و از طریق چه کسانی او می‌توانست به غیب متصل باشد؟ بعید نیست که این‌جا هم ذهن منحرف بعضی از مستشرقان دنبال مصدر غیر الهی باشند.

۱۱. و در آخر، یکی از اساسی‌ترین اشکالاتی که بر مستشرقان وارد است و به یقین آن‌ها پاسخی بر آن ندارند، این است که معارف ابلاغ شده به وسیله‌ی پیامبر چه در باره‌ی دنیا و چه در باره‌ی آخرت و مسائل مربوط به قیامت و حشر و حساب و چه در مورد توحید خدا و چه در مورد ... اولاً همه یک سمت و سو دارند و هیچ تناقضی بین آن‌ها وجود ندارد و از سوی دیگر، کسی از بیست سال دوران بعثت حضرت، افعال یا گفتاری که نوعی دوگانگی یا ترقی و تجدیدی در آن‌ها باشد، سراغ ندارد و شاید این همان پاسخی است که خداوند در آیه شریفه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء (۴): ۸۲)، ساحت قدسی قرآن را از همه‌ی تهمت‌ها و گمانه‌زنی‌های اینچنینی تقدیس می‌کند.

از سوی دیگر، اگر چنین مواردی را در انسان‌های عادی بتوانیم تصوّر کنیم فقط در فردی می‌توان تصوّر کرد که سال‌ها زحمت بکشد و کار کند تا افکاری را که از یهودیت و مسیحیت و حنفاء و اعراب جاهلی و... گرفته است، با هم هماهنگ سازد و برای خود، قواعد کلیه‌ای استخراج کند و هر کدام از این معارف را که با آن قواعد مطابقت نداشت، به نحوی که مناسب با آن‌ها باشد، اصلاح یا طرد کند و آن قدر در این معارف تأمل و تفکر کند که در طول بیست سال هرگز تردیدی در کلام و فعلش ظاهر نشود و چنان در این مسائل غوطه ور شود که همه‌ی آن‌ها برایش ملکه شوند تا هنگام بر خورد با وقایع و مسائل گوناگون اشتباه نکند و...؛ حال آن‌که چنین پیشینه‌ای را هیچ مورخ در تاریخ پیامبر ثبت نکرده است و کسی تا به حال نگفته است (حتی از مستشرقانی که بدون هیچ سند و دلیلی سخن می‌گویند) کار او قبل از بعثت، تعلیم یا تعلّم معارف بود یا عمده‌ی وقتش را صرف این

قبیل امور می‌کرد؛ و چه خوب بود که مستشرقان یک بار هم به احتمال این‌که قرآن، وحیانی و از جانب خدا است، نظر می‌کردند و به صورت علمی و با انصاف و به دور از تعصبات به بررسی آن می‌پرداختند.

منابع

۱. ابن کثیر: البداية و النهاية في التاريخ، قاهره، ۱۹۶۳ م.
۲. ابن هشام: السيرة النبوية، قاهره، ۱۹۵۵ م.
۳. اسرئیل ولفسون: تاريخ اليهود في بلاد العرب، قاهره، ۱۹۲۷ م.
۴. جواد علی: المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام، دار العلم للملايين، الطبعة الاولى، ۱۹۷۰ م.
۵. ذهبی شمس الدين: تاريخ اسلام، بيروت، دار الكتب العربي، الطبعة الثانية، ۱۹۹۰ م.
۶. رژی بلاشر (Regis Blachere): در آستانه قرآن، ترجمه محمود رامیار، تهران، دفتر نشر ۷. فرهنگ اسلامی، چهارم، ۱۳۷۴ ش.
۸. سالم الحاج: نقد الخطاب الاستشراقي، بنغازی - ليبيا، دار المدار الاسلامی، الطبعة الاولى، ۲۰۰۲ م.
۹. سی مارتین: پیشینه مطالعات جهان اسلام در غرب، ترجمه سید حسن اسلامی، آیین پژوهش، ۱۳۷۷ ش، سال نهم، شماره ۶.
۱۰. طبرسی ابو علی: مجمع البيان، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۳ ش.
۱۱. طبری ابن جریر: جامع البيان في تفسير القرآن (تفسير طبري)، قاهره، ۱۹۰۳ م.
۱۲. فخر رازی: التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۹۹۰ م.
۱۳. گلدزیهر: العقيدة و الشريعة في الاسلام، ترجمه محمد يوسف موسى و دیگران، بيروت، دار الراءد العربي، ۱۹۹۲ م.
۱۴. رامیار محمود: تاريخ قرآن، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، سوم، ۱۳۶۹ ش.
۱۵. مسعودی: مروج الذهب، بيروت، دار الأندلس، الطبعة الخامسة، ۱۳۴۶ ق.
۱۶. نویری شهاب الدين: نهاية الارب في فنون الارب، ۱۹۳۳ م.
۱۷. یعقوبی: تاريخ یعقوبی، بيروت، دار بيروت للطباعة و النشر، ۱۹۸۰ م.